

## درس سوم: اصول عملیه (۳)

### متن عربی

#### الروایات الشریفة

أما الروایات فما استدل به:

۱. قوله عليه السلام في مرسلته الشيخ الصدوق: « كل شيء مطلق حتى يرد فيه نهى ». بتقريب أن الاطلاق عبارة عن السعة و التأمين، و الشاك يصدق عليه أنه لم يرد نهى، فيكون في سعة و مؤمناً عن التكليف المشكوك، و هو المطلوب.

و قد يعترض بأن الورود إذا كان بمعنى الصدور، فلا يتم الاستدلال؛ لأن المعنى حينئذٍ كل شيء مطلق ما دام لم يصدر من الشرع نهى، و من المعلوم أن المكلف حيث يحتمل في كل واقعة صدور النهى و لكنه لم يصل فلا يمكن اثبات الاطلاق و التأمين. و إذا كان بمعنى الموصول تم الاستدلال، و لكن حيث لا معين للثاني فلا يمكن التمسك بالرواية.

و قد يرد ذلك بأن الورود يتضمن معنى الوصول، و لذا يحتاج إلى طرف آخر، و لو كان بمعنى الصدور لم يحتج إلى ذلك.

و هذا و إن كان وجيهاً و لكنه لا يكفي لتامة الاستدلال، إذ الورود و إن احتاج إلى طرف آخر و لكن لا يلزم أن يكون هو المكلف حتى يكون بمعنى الوصول، بل يمكن أن يكون هو المتعلق الذي هو مورود عليه. و يؤكد ذلك قوله: «حتى يرد فيه نهى» دون حتى يرد إليه النهى.

و عليه فالاستدلال بالحديث غير تام.

۲. حديث الرفع «قال رسول الله صلى الله عليه و آله: رفع عن أمتي تسعة أشياء: الخطأ، و النسيان، و ما أكرهوا عليه، و ما لا يعلمون، و ما لا يطيقون، و ما اضطروا إليه، و الحسد، و الطيرة، و التفكير في الوسوسة في الخلق ما لم ينطق بشقة».

بتقريب أن في رفع ما لا يعلمون احتمالين:

۱. رفع الحكم الذي لا يعلم رفعاً حقيقياً، و لازمه كون الحديث مقيداً لإطلاق أدلة الأحكام الواقعية الإلزامية

بحالة العلم بها.

۲. رفع ذلك رفعاً ظاهرياً، بمعنى عدم وجوب الإحتياط، في مقابل الوضع الظاهري، بمعنى جعل وجوب

الإحتياط بلحاظ الحكم المشكوك.

و كلا الإحتمالین ینفع فی إثبات البراءة كما هو واضح، و لكن الإحتمال الأول باطل فی حد نفسه؛ لأن لازمه اختصاص الأحكام الواقعية بخصوص العالم بها، و قد سبق أن أخذ العلم بالحکم قیداً لنفس الحکم مستحیلٌ. إن قلت: إنه سبق إمكان أخذ العلم بالجعل فی موضوع المجعول.

قلت: صحیحٌ، و لكن ظاهر الحديث أن الذي يرفع هو نفس الذي لا يعلم، بينما بناءً على ما ذكر يكون المرفوع غير ما لا يعلم، فالمرفوع هو المجعول بينما الذي لا يعلم هو الجعل. إذن ظاهر الحديث يأبى المحاولة المذكورة. ثم إن الحديث قد يقال باختصاصه بالشبهة الموضوعية، كالشك في حرمة هذا المائع المردد بين الخل و الخمر، و قد يقال باختصاصه بالشبهة الحكيمة، كالشك في حرمة لحم الإرنب، و قد يقال بعمومه لكليهما.

أما الأول فقد يستدل له بوحدة السياق لإسم الموصول، إذ المقصود منه في «ما اضطروا إليه» و نحوه الفعل الخارجي - إذ الاضطرار لا يكون إلا إلى الجزئي - لا نفس التكليف، فيحمل «ما لا يعلمون» على ذلك أيضاً. و يردّه: أن اسم الموصول في الجميع بمعنى واحد، و هو الشيء، غايته أن صدقه مختلفٌ، و هذا لا يوجب ثلم وحدة السياق في مرحلة المدلول الاستعمالي.

و أما الثاني فقد يستدل له بأن ظاهر الحديث أن الذي لا يعمل هو نفس المراد من الاسم الموصول، فعلى تقدير تفسيره بالتكليف يصح نسبة عدم العلم إليه، بخلاف ما إذا فسر بالموضوع الخارجي كالخمر، فإنه لا يصح فيه ذلك، إذ لا معنى لكون ذات الموضوع الخارجي ليس بمعلوم، وإنما الذي لا يعلم هو شيء آخر غير اسم الموصول، أى وصف كونه خمراً.

و فيه:

١. أن هذا يتم لو فسر الاسم الموصول بنفس المائع الخارجي، و أما لو فسر بعنوان الخمر فنسبة عدم العلم إليه أمر وجيه، فإن عنوان الخمرية ليس بمعلوم حقيقة.
٢. سلمنا تفسير الموصول بالتكليف، و لكن ذلك لا يوجب الاختصاص بالشبهة الحكيمة، لأن التكليف بمعنى الحكم الفعلي - الذي يتبع فعلية موضوعه - ليس بمعلوم في الشبهة الموضوعية أيضاً.

## توضیح فارسی

قاعده عملیه ثانویه هنگام شک در تکلیف

بررسی ادله براءت شرعیه (۲)

در درس سابق آیاتی را که پیرامون اثبات براءت شرعیه بیان شده بود، مورد ارزیابی قرار دادیم. در نهایت از میان این آیات صرفاً آیه آخر برای اثبات براءت شرعیه پذیرفته شد. در این درس و درس بعدی روایاتی را که پیرامون اثبات براءت شرعیه به آنها استدلال شده، مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

**روایت اول؛** روایت منقول از امام صادق علیه السلام است که فرمودند: «كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَهْيٌ»<sup>۱</sup> هر چیزی اطلاق دارد (انسان در انجام و ترک آن مخیر است)، مگر اینکه نهی نسبت به آن وارد شده باشد.

### نحوه استدلال به روایت برای اثبات برائت شرعیه

براساس این روایت شریف هر چیزی که نسبت به آن نهی وارد نشده باشد، اطلاق دارد. معنای اطلاق همان آزادی عمل (مخیر بودن انسان در انجام یا ترک عمل)، و امنیت داشتن از عذاب است. بنابراین هنگامی که انسان در یک تکلیف شک دارد، به معنای این است که نهی نسبت به آن وارد نشده است. پس انسان شاک قبل تکلیف مشکوک، آزاد است و عذابی متوجه او نیست. پس می‌تواند آن را مرتکب شود. و این همان معنای برائت است.

### اشکال اول بر استدلال

بر اساس این روایت تا زمانی یک چیز اطلاق دارد و انسان می‌تواند آن را مرتکب شود که نهی نسبت به آن وارد نشده باشد. (حتی یرد فیه نهی). اما در اینکه مراد از این ورود در عبارت «حتی یرد فیه نهی» چیست، دو احتمال است؛

الف. منظور از ورود، صدور نهی باشد؛ یعنی تا وقتی که نهی از سوی شارع صادر نشده، انسان از آزادی عمل برخوردار است اما به مجرد صدور نهی (هر چند به انسان نرسیده باشد و از آن آگاهی نداشته باشد)، دیگر از این آزادی برخوردار نیست، و وظیفه او احتیاط است.

ب. منظور از ورود، وصول و رسیدن نهی باشد؛ یعنی تا زمانی که نهی شارع نسبت به یک تکلیف به انسان نرسیده (هر چند از سوی شارع صادر شده باشد)، نسبت به آن تکلیف، از آزادی عمل برخوردار است. و لذا می‌تواند برائت جاری نماید.

واضح است که بر اساس احتمال اول، نمی‌توان از این روایت، برائت شرعیه را اثبات نمود. زیرا در موارد شک در تکلیف، این احتمال وجود دارد که نهی صادر شده باشد، اما به هر دلیلی این نهی به انسان شاک نرسیده باشد. اما بر اساس احتمال دوم استدلال به روایت برای اثبات برائت شرعیه صحیح است. زیرا می‌دانیم که نهی به دست کسی که در تکلیف شک دارد، نرسیده است. و الا اگر این نهی به دست او رسیده بود که دیگر در تکلیف شک نداشت.

حاصل آنکه در این روایت در معنای ورود (حتی یرد)، دو احتمال وجود دارد. و چون دلیل قانع کننده ای نداریم که بتوانیم اثبات کنیم مراد از ورود نهی «...حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَهْيٌ» معنای دوم است، لذا به وسیله این روایت نمی‌توانیم برائت شرعیه را اثبات نمائیم.

### پاسخ به اشکال اول

این سخن که احتمال دارد، ورود در (حتی یرد) به هر یک از دو معنای صدور و وصول باشد، قابل قبول نیست. بلکه همواره در معنای ورود، جهت رسیدن و وصول نهفته است. پس منظور از ورود، صدور صرف

<sup>۱</sup>. وسائل الشیعه، ج ۶، باب جواز القنوت بغير العربیة، ص ۲۸۹.

نیست، بلکه منظور از ورود صدوری است که وصول را نیز به دنبال داشته باشد. بنابراین از میان دو احتمال سابق، احتمال دوم صحیح است، و در نتیجه اشکال مطرح شده، قابل قبول نیست.

### اشکال دوم بر استدلال به روایت

شهید صدر می فرماید اگر چه منظور از ورود در این روایت، وصول است اما در اینکه متعلق ورود (و وصول)، در این روایت چیست، دو احتمال است؛

الف. متعلق ورود مکلف است. در نتیجه معنای حدیث چنین خواهد شد؛ کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی الی المكلف. در این صورت می توان از این روایت براءت شرعی را اثبات نمود. زیرا در واقع نهی شارع به کسی که شک در تکلیف دارد، نرسیده است.

ب. متعلق ورود، شیء باشد. پس معنای حدیث چنین خواهد شد؛ کل شیء مطلق حتی یرد فیه علی ذلک الشیء - یا حتی یرد فیه عن ذلک الشیء. پس ما صرف نظر از مکلف یک مورد علیه و یا مورد عنه خواهیم داشت. طبق این احتمال نمی توان براءت شرعی را اثبات نمود. زیرا ملاک آزادی عمل و اطلاق، ورود نهی بر شیء خواهد بود، و وصول یا عدم وصول آن بر مکلف دخالتی در اطلاق و آزادی عمل وی نخواهد داشت.

حاصل آنکه با توجه به این دو احتمال در متعلق ورود و در نتیجه دو احتمالی شدن معنای روایت، نمی توان از آن براءت شرعی را اثبات نمود. علاوه بر آنکه ظاهر روایت این است که متعلق ورود، شیء است نه مکلف، و این با براءت شرعی سازگاری ندارد.

**روایت دوم؛** روایت منقول از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، که فرمودند: «رُفِعَ عَنِ أُمَّتِي تِسْعَةُ أَشْيَاءَ الْخَطَأُ وَالنَّسِيَانُ وَمَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا لَا يُطِيقُونَ وَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَالْحَسَدُ وَالطَّيْرَةَ وَالتَّفَكُّرَ فِي الْأَوْسُوسَةِ فِي الْخُلُوةِ مَا لَمْ يَنْطِقُوا بِشَفَّةٍ<sup>۲</sup>» از امت و پیروان من نه چیز برداشته شده (بسبب آن نه چیز عقاب و سزای گناه بر آنان نیست): خطاء (گناهی که از روی قصد گناه نباشد)، نسیان و فراموشی، چیزی را که بر آن کراهت داشته لکن به انجامش وادار شوند، تکلیفی که طاقت و توانائی آن را نداشته باشند، چیزی را که نمی دانند، چیزی را که بآن اضطراب داشته و ناچار شوند، حسد و شک بردن (بر دیگران)، طیره و فال بد زدن، و تفکر و اندیشه نمودن در وسوسه و بد اندیشیدن درباره مخلوقات تا هنگامی که لب به سخن نگشوده بانشد.

### نحوه استدلال به روایت برای اثبات براءت شرعی

محل استشهاد برای اثبات براءت شرعی از این روایت قسمت «رفع ما لا يعلمون» می باشد. برای اثبات براءت شرعی از این بخش از روایت باید دو مرحله را پشت سر بگذاریم؛

- **مرحله اول؛** مشخص نمائیم که مراد از رفع، در عبارت (رفع ما لا يعلمون) از روایت چیست؟ در پاسخ باید گفت: در اینکه مراد از رفع در این روایت شریفه چیست، دو احتمال مطرح است؛

<sup>۲</sup>. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۶۹.

**احتمال اول:** مراد از رفع این است که از تکلیف مشکوک، حکم واقعی رفع شده است. در نتیجه این روایت باعث تخصیص و یا تقیید اطلاق ادله احکام واقعی خواهد بود. به اینکه در صورتی یک چیز حکم واقعی خواهد داشت که مکلف نسبت به آن عالم باشد. و الا آن چیز در واقع حکمی ندارد.

**احتمال دوم:** مراد رفع حکم ظاهری باشد. یعنی در صورت شک در تکلیف، بر مکلف احتیاط کردن واجب نیست و در صورت ارتکاب عمل مشکوک، عقاب نمی شود.

توضیح اینکه؛ هنگامی که مکلف نسبت به عملی شک دارد، مثلاً نمی داند که آیا خوردن گوشت خرگوش حلال است یا حرام؟ در این حالت بر مکلف لازم است احتیاط کند و از خوردن گوشت خرگوش اجتناب کند تا مبدا مرتکب کار حرامی شده باشد. در اینجا این وجوب احتیاط و اجتناب از خوردن گوشت خرگوش یک حکم ظاهری است، لکن به استناد حدیث رفع، می گوییم این احتیاط لازم نیست. پس به استناد حدیث رفع حکم ظاهری برداشته شد.

هر چند طبق هر دو احتمال براهت اثبات می شود؛ زیرا چه بگوییم تکلیف مشکوک واقعاً برداشته شده یا ظاهراً برداشته شده، فرقی ندارد و طبق هر دو بیان براهت شرعی ثابت می شود. لکن احتمال اول از معنای رفع صحیح نیست. زیرا لازمه احتمال اول این خواهد بود که علم به حکم، قید برای وجود حکم باشد. و چنان که در جلسات قبل مطرح کردیم، چنین لازمه ای محال است. زیرا لازمه اش دور است و دور هم باطل است.

ممکن است کسی بگوید: شما سابقاً (ترم قبل)، بیان کردید که علم به جعل می تواند قید موضوع مجعول باشد. زیرا جعل با مجعول متفاوت است. پس اگر متعلق علم جعل باشد، و علم به جعل، قید موضوع مجعول واقع شود، محذوری پیش نمی آید.

پاسخ: قلنا: نعم... درست است که ما این مطلب را قبلاً بیان کردیم، لکن این مطلب با ظاهر حدیث رفع سازگاری ندارد. زیرا ظاهر حدیث رفع این است که متعلق علم و رفع، مجعول است نه جعل.

• **مرحله دوم:** متعلق رفع در این فقره از روایت (رفع ما لا یعلمون)، چیست؟ به بیان دیگر منظور از ما موصوله در عبارت «ما لا یعلمون» چیست؟

توضیح آنکه، شک در تکلیف گاهی در شبهات موضوعیه است.

مثال: شک در حرمت مایعی داریم که نمی دانیم سرکه است یا شراب. در اینجا مکلف می داند خوردن سرکه حلال است و می داند خوردن شراب حرام است، لکن نمی داند آیا این مایع شراب است تا خوردن آن حرام باشد یا سرکه است تا خوردن آن جایز باشد؟ پس در اینجا علت شک در تکلیف به خاطر شک در موضوع است.

گاهی شک در تکلیف، در شبهات حکمییه است.

مثال: مکلف شک در حرمت خوردن گوشت خرگوش دارد، می داند این گوشت گوشت خرگوش است، لکن نمی داند آیا خوردن آن حلال است یا حرام. در اینجا موضوع مشخص لکن در حکم آن شک دارد و نمی داند حکمش چیست؟

با توجه مطلب فوق، سئوال این است که آیا متعلق رفع، شبهات موضوعیه است؟ و یا اینکه متعلق رفع شبهات حکمییه است؟ در پاسخ به این پرسش سه نظریه مطرح است؛

نظریه اول: متعلق رفع، صرفا شبهات موضوعیه است. (یعنی هر گاه شک ما در تکلیف از قبیل شبهات موضوعیه بود، تکلیف برداشته شده است).

نظریه دوم: متعلق رفع، صرفا شبهات حکمیه است. (یعنی هر گاه شک ما در تکلیف از قبیل شبهات حکمیه بود، تکلیف برداشته شده است).

نظریه سوم: متعلق رفع هم شبهات موضوعیه و هم شبهات حکمیه است. (یعنی اعم از آنکه شک ما در تکلیف از قبیل شبهات موضوعیه باشد یا شبهات حکمیه، تکلیف برداشته شده است).

### دلیل طرفداران نظریه اول

طرفداران نظریه اول برای اثبات نظریه خود جنین استدلال کرده‌اند که، منظور از اسم موصول («ما» در «ما لا یعلمون»)، با توجه به وحدت سیاق با اسم موصول در سایر فقرات این روایت (یعنی «ما موصول» در ما اُکرها علیه، و ما لا یعلمون، و ما لا یطیقون، و ما اضطرُوا إلیه) یک چیز (یعنی موضوع و یا فعل خارجی)، است. و حفظ وحدت سیاق و روش در تمام روایت، اقتضاء می‌کند که متعلق رفع در ما لا یعلمون نیز، موضوع باشد، نه حکم. بنابراین منظور از ما لا یعلمون این است که هرگاه شک داشتیم موضوع حکم چیست، حکم موضوع مشکوک برداشته می‌شود.

### اشکال شهید صدر بر این دلیل

ما قبول داریم که باید وحدت سیاق در هر روایت و معنایی هنگام استعمال، حفظ شود. لکن ضرورتی ندارد که برای حفظ وحدت سیاق بگوئیم منظور از ما موصول، خصوص موضوعات است. زیرا ما موصول در تک فقرات معنای عامی دارد، و فقط مصادیق آن در هر فقره با فقره دیگر متفاوت است، و این ضرری به وحدت سیاق نمی‌زند، زیرا مهم معنای واحد است که در این فرض هم معنای واحد (معنای عام و مبهم یعنی شیء)، وجود دارد. و لذا می‌توان ادعا کرد که متعلق رفع در ما لا یعلمون هم شبهات موضوعیه است و هم حکمیه بدون اینکه ضرری به وحدت سیاق بزند.

### استدلال طرفداران نظریه دوم

طرفداران این نظریه معتقدند؛ متناسب با ظاهر حدیث این است که بگوییم مراد از ما موصول تکلیف است بنابراین این فقره از روایت اختصاص به شبهات حکمیه خواهد داشت. زیرا ظاهر عبارت ما لا یعلمون به دست می‌آید که آن چیزی که به جای ما موصول قرار می‌گیرد، نامعلوم باشد و ما بدان علم نداشته باشیم. بنابراین اگر بگوییم چیزی که به جای ما موصول قرار گرفته تکلیف است، کاملا صحیح خواهد بود، زیرا آنچه نامعلوم و مشکوک است، تکلیف می‌باشد. اما اگر بگوییم مراد از ما موصول موضوع است، موضوع برای ما مجهول نیست، در مثالی که برای شبهه موضوعی ذکر کردیم، آنچه مجهول است، وصف خمر بودن مایع می‌باشد. بنابراین اگر بگوییم مراد از ما موصول موضوع و در نتیجه روایت شامل شبهات موضوعیه می‌شود، خلاف ظاهر حدیث خواهد بود.

شهید صدر بر ادعای فوق دو اشکال می‌گیرند، به اینکه؛

اولاً، می‌توانیم بگوییم مراد از اسم موصول عنوان خمیریت مایع است نه خود مایع. و از آنجا که خمیریت مشکوک است، با ظاهر حدیث که عدم علم است، سازگار خواهد بود، زیرا ما نسبت به خمیریت علم نداریم. ثانیاً، بر فرض بپذیریم که مناسب با ظاهر حدیث این است که مراد از ما موصوله را تکلیف بدانیم، اما این مطلب دلیل بر این نمی‌شود که حدیث مختص به شبهات حکمیه باشد. زیرا منظور از تکلیف یعنی حکمی که از طرف شارع وضع شده و در حق مکلف فعلیت یافته است. و تکلیف به این معنا در شبهات موضوعیه هم مجهول است.

توضیح اینکه در شبهات موضوعیه هم ما نمی‌دانیم حکم چیست. مثلاً وقتی نسبت به مایعی شک کردیم که آیا شراب است تا خوردن آن حرام باشد یا سرکه است تا خوردن آن حلال باشد، در واقع ما نمی‌دانیم حکم این مایع مشکوک چیست؟ پس شک در شبهات موضوعیه هم می‌تواند شک در تکلیف باشد.